

انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی

مجید معارف *

از مسائل قابل توجه در ارزشگذاری حدیث شیعه، بررسی میزان رابطه آن با سنت و سیره رسول خدا (ص) است. این مسأله به این دلیل مطرح می شود که در کتب حدیثی شیعه غالب روایات به یکی از امامان ختم شده ولی آنان از طریق آباء و اجداد خود یا از طرق دیگر، این روایات را به رسول خدا (ص) اسناد نمی دهند. البته در کتب حدیثی اهل سنت، گاه شخصیت امامان شیعه در حد یک راوی در سلسله اسناد روایات دیده می شود^۱، اما در کتب شیعه روایات موجود غالباً به یکی از امامان ختم شده و سند به رسول خدا (ص) نمی رسد. حال برای کسی که خارج از حوزه فرهنگ اسلامی - بویژه تفکر شیعه - به روایات معصومین نگاه می کند، ممکن است در مسأله ارتباط احادیث شیعه با سنن و بیانات رسول خدا (ص) سؤال ایجاد شود. چنانکه ابن حجر عسقلانی در یک مورد که قصد انتقاد بر شیعه دارد، متذکر می شود که «شیعه از درایت و روایت بی بهره است»^۲، لکن مرحوم قاضی نورالله شوشتری در نقدی که بر کتاب «الصواعق المحرقة» نوشته، اشکال ابن حجر را به گونه ای مناسب پاسخ داده است.^۳

* استادیار و عضو هیأت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

۱. سنن دارمی، ۱/ ۶۹ و ۹۳.

۲. الصوامر المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة، ص ۲۹۴.

۳. الصوامر المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة، ص ۲۹۴.

به عقیده ما احادیث صحیح و قطعی الصدور شیعه از نظر کیفیت، انطباق کامل با سنت نبوی دارد و بعکس هر گونه دوری و فاصله از تفکر اهل بیت، علیهم السلام، به همان نسبت دوری و جدایی از سیره رسول خدا (ص) است و این عقیده چنانکه خواهد آمد از طرق زیر قابل اثبات است:

(الف) ملاحظه کیفیت علم امامان شیعه (ع)؛

(ب) وجود کتاب علی (ع) یا جامعه در اختیار ائمه (ع)؛

(ج) استنان به سنت نبوی در سیره اهل بیت (ع)؛

(د) بی نیازی امامان از نظر اسناد و وجود مشایخ.

در این مقاله سعی می کنیم در هر یک از زمینه های فوق به قدر حاجت توضیحاتی را بیاوریم.

(الف) ملاحظه کیفیت علم امامان شیعه

از جمله اعتقادات شیعه در باب صفات و شرایط جانشین پیامبر (ص)، توجه به کیفیت علم و دانش اوست. بنا به عقیده شیعه، علم امام (ع) ریشه اکتسابی ندارد، بلکه به طریقه لدنی و افاضه ای است. معنای این سخن اثبات علم غیب آن هم به صورت مطلق، برای امام نیست؛ زیرا اینگونه علم برای رسول خدا (ص) نیز حاصل نگشت، بلکه مقصود آن است که روشن شود علمی که امام (ع) با آن به سؤالات مردم پاسخ می دهد و یا معالم دینی را بر آنان آشکار می نماید، بسیار فراتر از آموخته های مکتب و مدرسه است و توجه به سیره ائمه (ع) نشان می دهد که آنان در پاره ای از موارد از غیب و ما فی الضمیر اشخاص نیز خبر می داده اند. بنابراین واقعیت امر چنان است که علم امام (ع) از همان منبعی سرچشمه می گیرد که علم رسول خدا (ص) سرچشمه گرفته، آن هم بدون آنکه ادعای نزول فرشته وحی بر امام (ع) در میان باشد. چنانکه در روایات شیعه آمده است، امامان از جمله محدثین اند^۱ و محدث کسی است که قادر بر شنیدن سروش و آوای فرشتگان است، بدون اینکه او را

ببیند. در صورتی که پیامبر (ص) قادر بود، جبرئیل و دیگر فرشتگان را دیده، پیام وحی را مستقیماً از آنها دریافت کند.^۱

نکته ای که توضیح آن در اینجا لازم است این است که تعبیر «محدث» با تعریفی که از آن به عمل آمد، مورد قبول و اعتنای اهل سنت نیز هست و آنان خود این مقام را برای بعضی از صحابه پذیرفته اند.^۲ چه بسا به دلیل پذیرش همین مطلب است که مطابق روایتی امام باقر (ع) به دنبال "زراره" فرستاد و چون او آمد، حضرت از او پرسید: «به حکم بن عیینه اطلاع دادی که اوصیای علی (ع) از جمله محدثین اند؟»^۳. علاوه بر این، اطلاع بر اسرار غیبی همواره متضمن نزول ملائکه یا شنیدن صدای آنها نیست، بلکه در شرایطی ممکن است اساس حقایق از سوی خداوند بر قلب کسی القا شود، که به آن وحی مستقیم و بدون واسطه گویند. چنانکه در مورد رسول خدا (ص) این شکلی از وحی متداول بود و در آنجا که خداوند در مورد خضر می فرماید: «و قد علمناه من لدنا علماً»، ظاهراً مراد همان علم افاضه ای و اکتسابی است که بدون واسطه برای خضر حاصل شده بود.^۴

پس از این مقدمه متذکر می شویم که اگر بفرض دانش امامان بویژه پس از رسیدن به مقام امامت افاضه ای باشد و از همان سرچشمه ای نشأت بگیرد که علم رسول خدا (ص) از آن ناشی شده است، طبعاً گفتار و بیانات آنان با اقوال و سنن رسول خدا (ص) انطباق دارد و هیچگونه تضادی قابل تصور نخواهد بود. اثبات این مطلب با وجود شواهد مختلف در مصادر شیعه و سنی کار دشواری نیست. با توضیحی که در مورد علم افاضه ای گذشت، می توان نتیجه گرفت که در عقیده شیعه، امام نسبت به معاصران خود از اعلمیت بر خوردار است، آن هم اعلمیت مطلق. اما اهل سنت گرچه اعلمیت را به طور مطلق برای علی (ع) و دیگر امامان ذکر نکرده اند، لکن بنا به شواهد متعدد، در اعلمیت نسبی آن بزرگواران نسبت به معاصرانشان

۱. اصول کافی ۲۷۰/۱ + بحار الانوار ۶۶/۲۶ باب: «ان الائمه محدثون مفهوم».

۲. معالم المدرستین ۳۱۸/۲ به نقل از صحیح مسلم باب فضائل الصحابه ج ۲.

۳. بحار الانوار ۷۲/۲۶.

۴. سوره کهف آیه ۶۵ و نیز بنگرید به تفسیر مجمع البیان ۷۴۶/۶.

تردیدی ندارند و به همین علت، گروهی از آنان در مسأله خلافت قائل به تقدم مفضل (ابوبکر) بر افضل (علی علیه السلام) شدند.^۱ بدون آنکه بخواهیم وارد مباحث کلامی شویم یاد آور می شویم که اعلیت امامان شیعه بر مبانی کتاب و سنت حتی به صورت نسبی کافی است که ضمانت بیشتری برای انطباق سخنان و فتاوی آنان با سنت نبوی ایجاد شود.

درباره دانش امامان، روایات مختلفی در اصول کافی و دیگر کتب حدیثی به چشم می خورد. امام باقر (ع) می فرماید: «حقاً که خدا را دو گونه علم است، علمی منتشر و علمی پنهان. علم منتشر در اختیار فرشتگان و رسولان است و آنچه فرشتگان و رسولان می دانند ما نیز می دانیم و علم پنهان، همان علمی است که تنها نزد خداست و مادر، یعنی سرچشمه همه علوم است و چون بر صفحه آفرینش ثبت و ظاهر شود به وسیله فرشتگان و رسولان جامه عمل می پوشد»^۲. همین مضمون در روایت دیگری به این صورت تکرار شده است که: «خدا را دو گونه علم است: علمی که جز خدای نداند و علمی که به فرشتگان و رسولان آموخته است و آنچه به فرشتگان و رسولان آموخته است، ما می دانیم»^۳.

ناگفته نماند که در زمینه علم امام و اینکه او بر کل صناعات، لهجه ها و امور غیبی - به طور مطلق - اطلاع دارد، روایات فراوانی از ناحیه غلات شیعه، جعل گردید. این روایات در حیات خود ائمه و توسط آن بزرگواران تکذیب گردید^۴. چنانکه شیخ مفید در کتاب «مسائل» و شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» تذکر داده اند، اطلاع امام از حوادث غیبی یا ضمائر اشخاص، نسبی است و آنچه بر امام (ع) ضروری است آگاهی او بر مبانی قرآن و سنت و به طور کلی اموری است که به احکام شرعی ارتباط پیدا می کند^۵. چنانکه، در اصول کافی آمده است: «یک نفر از

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/۱ + تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی ص ۲۹.

۲. اصول کافی ۲۵۵/۱.

۳. بحار الانوار ۱۶۵/۲۶.

۴. رجال کشی به رقم ۵۳۲ + بحار الانوار ۱۰۳/۲۶ به نقل از امالی مفید ص ۱۳ و ۱۴.

۵. بحار الانوار ۱۰۴/۲۶ + تلخیص الشافی ۲۵۲/۱.

ابوالحسن الرضا (ع) پرسید شما از غیب با خبرید. امام رضا (ع) فرمود: گهگاه طومار غیب در برابر ما باز می شود و ما می بینیم و مطلع می شویم و چون طومار غیب را از برابر ما ببرند چیزی نمی دانیم. اینگونه علم غیب سرّ الهی است که خدا با جبرئیل و جبرئیل با رسول خدا (ص) و رسول خدا (ص) با آن افرادی که خدا خواسته است، در میان نهاده اند.^۱

در مصادر اهل سنت نیز درباره دانش عمیق علی (ع) بر مبانی قرآن و سنت و اعلمیت او بر دیگر صحابه، همچنین تقدم فضل و کمالات دیگر امامان نسبت به معاصرانشان، شواهد فراوانی آمده است که نقل همه آنها در اینجا مقدور نیست^۲ و ما به ذکر نمونه هایی اندک بسنده می کنیم:

درباره علی (ع) از قول صحابه به تواتر نقل شده است که: «علی اعلم الناس بالكتاب والسنه»^۳ و به طور مکرر مردم از خود آن حضرت شنیدند که می فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»^۴ (قبل از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید) یا: «سلونی عن كتاب الله فانه ليس آية الا وقد عرفت ابليل نزلت ام بنهاره في سهل او في جبل...»^۵؛ (از كتاب خدا از من پرسش کنید زیرا آیه ای وجود ندارد مگر آنکه می دانم در شب نازل شده است یا در روز، در بیابان نازل شده و یا در کوهستان). به دلیل این مرتبه علمی، علی (ع) حتی در عصر خلفا، مرجع دیگر صحابه بود و اگر آنها به او مراجعه می کردند، از راهنمایی آنان دریغ نمی ورزید؛ چنانکه از خلیفه دوم نقل شده است که بارها گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود»^۶ و یا می گفت: «خدا مرا با مشکلی که ابوالحسن علی (ع) در حل آن نباشد، زنده نگذارد»^۷. و

۱. اصول کافی ۲/۲۵۶

۲. الغدير ۴۴/۲ و ۹۵/۳-۱۰۱

۳. فضائل الخمسة من الصحاح الستة ۲/۲۴۲ باب: «ان علیاً اعلم الناس واحملهم و افضلهم»

۴. الغدير ۴۴/۲ + ارشاد شيخ مفيد ۲۳ + اتقان ۴/۲۳۳۰ و نیز كتاب: «سلونی قبل ان تفقدونی» از

استاد محمدرضا حکیمی ۱/۲۵۰

۵ و ۶. فضائل الخمسة ۲/۲۳۰ الی ۲۵۶: «فی علم علی (ع)»

۷. طبقات ۲/۳۳۹ + انساب الاشراف ۱/۱۰۰ + معالم المدرستین ۲/۳۰۵

بالاخره ابن عباس که مورد قبول فریقین است در زمینه علم علی و ریشه آن گفته است: «علم رسول خدا (ص) از علم الهی سرچشمه می گیرد و علم علی (ع) از علم پیامبر (ص) مایه می گیرد و علم من از علم علی (ع) ناشی شده است. اما علم من و علم اصحاب محمد در مقابل علم علی همانند قطره ای در مقابل دریاها ی هفت گانه است».^۱

به همین ترتیب در خصوص هر یک از امامان می توان شواهدی آورد که حاکی از مراتب بالای دانش آنهاست، لکن چون حدیث شیعه بیشتر بر شخصیت صادقین، علیهما السلام، تمرکز دارد، از میان قراین متعددی که در این باره وجود دارد به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم.

ابن عماد حنبلی در کتاب «شذرات الذهب» آورده است که: «ابو جعفر محمد بن علی از فقهای مدینه بود و به این سبب به او باقر گفته اند که او دانش را شکافت و در آن غور و بررسی کرد و اصل و ریشه آن را نمایان ساخت. او به اعتقاد شیعیان یکی از امامان دوازده گانه است». او سپس از قول عبدالله بن عطاء مکی اضافه می کند: «علماء را در محضر هیچکس کوچکتر از آنان در محضر ابو جعفر نیافتم»^۲ و «حکم بن عینیه با تمام عظمت علمی اش در میان مردم در برابر آن حضرت همانند دانش آموزی در مقابل معلم خود بود».^۳ به همین ترتیب دانش بسیاری از بزرگان اهل سنت همانند ابو حنیفه، محمد بن شهاب زهری، عمرو بن دینار، اعمش، اوزاعی، ابن جریج به علم امام باقر (ع) منتهی می شود.^۴ ابو زهره در کتاب «امام صادق» می نویسد: «علمای تمام بلاد اسلامی از هر سو به محضر او می شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی کرد جز اینکه خدمت او شرفیاب شده از علوم بی پایانش بهره ها می گرفت».^۵ آن حضرت به تعبیر ابن ابی الحدید سید فقهای

۱. الخدیر ۴۵/۲.

۲. شذرات الذهب ۱۴۹/۲.

۳. ارشاد شیخ مفید؛ ص ۲۶۳، سیره الائمه الاثنی عشر ۱۹۱/۲.

۴. الائمه الاربعه - الامام ابو حنیفه ص ۵۰.

۵. الامام الصادق؛ محمد ابو زهره؛ ص ۲۲.

حجاز بود.^۱

درباره شخصیت علمی امام صادق (ع) زبان قاصرتر از آن است که حق مطلب را ادا کند، هر چند در این باره اعترافات جالبی نیز وجود دارد. حضرتش به تصدیق دانشمندان اهل سنت از مشایخ بزرگانی چون: ابو حنیفه، مالک بن انس، ابن عیینه، شعبه بن حجاج، سفیان ثوری، ایوب سختیانی، یحیی بن سعید، محمد بن حسن شیبانی، عبدالملک بن جریج بود و این بزرگان به عنوان شاگردان آن حضرت مراتب فضل و کمال و تقوای او را ستوده اند.

نقل است که یک بار ابو حنیفه به درخواست منصور خلیفه عباسی ۴۰ مسأله علمی آماده ساخت و در مجلسی با حضور امام صادق (ع) آنها را به بحث گذاشت و چون امام (ع) بدون تأخیر به سؤالات او پاسخ داد او در حضور همگان اعتراف کرد که: «اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس»^۲؛ یعنی دانشمندترین مردم کسی است که آگاهترین آنها به اختلافات علما در مسائل باشد، و مقصود او جعفر بن محمد (ع) بود و در نوبتی دیگر گفت: «هرگز دانشمندتر از جعفر بن محمد (ع) ندیده‌ام و بلاشک او آگاهترین فرد امت است».^۳

مالک بن انس می گوید که: «زمانی با امام صادق در رفت و آمد بودم و او را جز بر یکی از این سه حال ندیدم: یا نماز می خواند یا روزه داشت و یا به قرائت قرآن مشغول بود. او هرگز بدون وضو از رسول خدا (ص) روایت نمی کرد و سخنی که بدون فایده باشد بر زبان نمی راند».^۴ همچنین از عمرو بن ابی المقدام روایت شده که می گفت: «هنگامی که جعفر بن محمد را می دیدم می فهمیدم که او از نسل و بقایای پیامبران است»^۵ و بالاخره جاحظ از علمای قرن سوم می نویسد: «جعفر بن محمد کسی بود که علم و فقهش دنیا را پر کرده بود و گفته اند که ابو حنیفه و سفیان ثوری از شاگردان آن حضرت بوده اند و تلمذ این دو نفر از آن جناب در

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ۴ به نقل از شرح نهج البلاغه ۷۷/۱۵.

۲ و ۳. الامام الصادق و المذاهب الاربعه؛ اسد حیدر.

۴. الامام مالک بن انس؛ دکتر مصطفی شکمه؛ ص ۲۹.

۵. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ ص ۲۴۶.

عظمت علمی او کافی است»^۱. البته باید اضافه کنیم که سخن جاحظ با توجه به دیدگاه اهل سنت نسبت به این اشخاص صحیح است لکن در تفکر شیعه، عظمت علمی امام صادق (ع) را در تربیت بزرگانی چون زراره، محمد بن مسلم، مؤمن طاق، ابو- بصیر و دهها نفر از این قبیل باید جستجو کرد.

به هر حال اینگونه اعترافات درباره امام صادق و دیگر امامان فراوان است که اگر بخواهیم به نقل آنها بپردازیم از مقصود اصلی دور می شویم. اگر با ذکر این شواهد این مطلب به ثبوت رسیده باشد که امامان شیعه از نظر دانش و کمالات معنوی از نوعی الهام و افاضة الهی برخوردار بوده اند و به همین جهت از معاصران خود برتری و پیشی یافته اند، بالطبع تشخیص آنان در شناخت سنت رسول خدا (ص) از دیگر فقها قویتر است و انطباق روایات و به تعبیر اهل سنت فتاوی آنان با سنت نبوی می شود. گفته هایی که از خود آن بزرگواران باقی مانده است، مؤید این مطلب است. در روایتی امام باقر می فرماید: «به خدا سوگند اگر با مردم بر اساس رأی خود سخن بگوییم از جمله هلاک شدگان خواهیم بود لکن با استفاده از آثاری که از رسول خدا (ص) در اختیار داریم با مردم سخن می گوئیم. این آثار همچون گنجی در اختیار ماست و ما از آن محافظت می کنیم؛ همانگونه که مردم از طلا و نقره خود، محافظت می کنند»^۲ و در روایتی دیگر آمده است که از امام صادق (ع) سؤال می شود: «امام بر چه اساسی فتوا می دهد؟» می فرماید: «بر اساس کتاب خدا.» سائل می پرسد «اگر حکمی در قرآن نباشد؟» امام می فرماید: «بر اساس سنت نبوی.» باز پرسیده می شود: «اگر حکمی در قرآن و سنت نباشد» در اینجا امام پاسخ داد: «هیچ مطلبی نیست مگر آنکه ریشه ای در کتاب و سنت دارد.»^۳

ب) وجود کتاب علی (ع) یا جامعه در اختیار ائمه (ع)

دومین دلیلی که در اثبات انطباق روایات شیعه با سنت نبوی می توان اقامه کرد، وجود مواردی از علوم رسول خدا (ص) در اختیار ائمه (ع) است. مهمترین این

۱. همان مأخذ؛ به نقل از رسائل جاحظ؛ ص ۱۰۶.

۲. معالم المدرستین ۳۰۲/۲؛ به نقل از بصائر الدرجات؛ ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۳. الشیعه فی المیزان؛ ص ۴۶.

مواریث کتابی بوده است که در روایات از آن به «جامعه» تعبیر می شود. بنا به روایاتی که درباره این کتاب وجود دارد، در این کتاب اطلاعات مربوط به احکام و حدود الهی حتی در سطح دیه یک خراش و جراحت مندرج است و در اصالت و اتقان آن همین بس که سراسر آن به املاي رسول خدا (ص) و خط علی بن ابی طالب (ع) تدوین یافته است. این کتاب با چنین خصوصیتی یکی از پشتوانه های علوم ائمه در بیان مسائل یا پاسخ به سؤالات مردم بوده است، و بویژه صادقین (ع) در موارد متعدد از باب اتمام حجت یا ایجاد اطمینان، کتاب فوق را به رؤیت بسیاری از مراجعه کنندگان و دوستان خود، از عامه و خاصه، رسانیدند و در تمام این موارد تأکید آنان بر این بود که: «هذا املاء رسول الله و خط علی». از جمله کسانی که موفق به رؤیت این سند الهی شدند می توان از ابو بصیر لیث بن البختری، محمد بن مسلم الثقفی، عبدالملک بن اعین شیبانی، زرارۀ بن اعین، وهب بن عبدالله السّوایی (ابو جحیفه)، حارث بن سوید التیمی، محمد بن عذافر و حکم بن عتیبه نام برد.^۱

نجاشی در رجال خود تحت عنوان: «محمد بن عذافر بن عیسی» پس از ذکر سند از قول عذافر می نویسد: «من و حکم بن عتیبه خدمت امام باقر (ع) بودیم و حکم سؤالاتی از آن حضرت می کرد و امام با احترام با او سخن می گفت تا اینکه در مسأله ای اختلاف نظر پیدا کردند. در این هنگام امام به پسر خود جعفر گفت: پسر جان کتاب علی را برایم بیاور و او کتابی را که به صورت طومار بزرگی بود آورد. حضرت آن را باز کرد و در آن نگریست تا اینکه مسأله را پیدا کرد و به حکم نشان داد و سپس فرمود: این خط علی بن ابی طالب است که رسول خدا (ص) آن را املا فرموده و آن حضرت نوشته است. آنگاه به حکم بن عتیبه رو کرد و فرمود: ای ابا-محمد تو و سلمه و ابوالمقدام به هر سو که مایل هستید بروید، راست یا چپ، به خدا سوگند علم را مطمئن تر از آنچه نزد گروهی است که جبرئیل برایشان نازل می شده، نخواهید یافت»^۲.

۱. تلخیص مقیاس الهدایه؛ ص ۲۸۸ و ۲۲۹.

۲. رجال نجاشی به رقم ۹۶۶.

درباره اسناد و طرق روایات مربوط به کتاب جامعه باید گفت که این روایات به طرق متعددی در مصادر شیعه وارد شده است و به گفته یکی از محققان، در این زمینه حدود پنجاه روایت وجود دارد^۱ که طالبان می توانند جهت ملاحظه آنها به کتاب بصائر الدرجات صفار، کتب اربعه بویژه بخشهای مربوط به ارث و دیات و بحار الانوار مجلد ۲۶ ص ۱۹ تحت عنوان «جهات علومهم (ائمه) و ما عند هم من الكتب» مراجعه کنند. دانشمند گرامی علامه مرتضی عسکری در کتاب معالم المدرستین (جلد دوم) و استاد محقق علی اکبر غفاری در مقاله «تدوین الحديث فی الاسلام» گوشه هایی از اسناد و مدارک این کتاب را نشان داده اند.^۲ علاوه بر این باید اضافه کرد که در مصادر حدیثی اهل سنت نیز از وجود صحیفه ای در باب دیات و حدود - به عنوان یکی از موارد اختصاصی علی (ع) - خبر داده شده و به احتمال قوی این صحیفه همان کتابی است که به توارث در اختیار امامان شیعه قرار گرفته و در بیان مسائل محل رجوع آنان بوده است. روایات مربوط به این صحیفه را می توان در صحیح بخاری کتاب علم، کتاب دیات و کتاب جهاد، سنن ترمذی رقم ۲۶۵۸، سنن نسایی، سنن ابن ماجه، مسند احمد بن حنبل، اختلاف الحديث شافعی و کتاب اضواء علی السنه المحمديه از محمود ابوریه (ص ۹۴) ملاحظه کرد. در یکی از این روایات از قول عامر بن شراحیل شعبی آمده است که «از ابا جحیفه (وهب بن عبدالله) شنیدم که گفت: از علی بن ابی طالب (ع) سؤال کردم آیا نزد شما چیزی هست که در قرآن نباشد؟ آن حضرت فرمود: سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید نزد ما جز آنچه در قرآن هست چیزی نیست مگر آنکه خداوند تعالی فهم و علم کتابش را به انسانی ببخشد و نیز آنچه در این صحیفه است.

ابو جحیفه گوید: گفتم: در صحیفه چیست؟ فرمود: عقل (مقدار و میزان دیه) و (شرایط) آزادی اسیر و اینکه مسلمان به سبب قتل کافر کشته نمی شود.»^۳

۱. استادی، رضا؛ «سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث»، نور علم؛ ص ۴۸.

۲. معالم المدرستین ۳۰۶/۲ الی ۳۵۰ + تلخیص مقیاس الهدایه؛ ص ۲۲۹.

۳. صحیح بخاری باب ۸۲ کتاب العلم ۱۱۸/۱ و نیز باب ۹۸۰ کتاب الدیات ۶۱۶/۹.

به هر حال، با اینکه امامان شیعه در سایه علوم الهی، از رجوع به هر گونه مأخذ و مصدر بی نیاز بوده اند، اما چنانکه گفتیم وجود مواریثی همچون «کتاب علی (ع)» را باید از باب وسایطی دانست که انطباق تعالیم آنان را با سنت و سیره رسول خدا (ص) کاملاً نشان می دهد و احتمالاً به دلیل همین مصلحت بوده است که امامان (ع) تعمد داشته اند این میراث اختصاصی خود را به رؤیت پاره ای از اصحاب خود و نیز بزرگان عامه برسانند.

ج) استننان به سنت نبوی در روایات اهل بیت (ع)

سومین دلیل در انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی، استننان به سنت آن حضرت در سیره امامان شیعه است؛ به این معنی که با نظر در روایات و سیره عملی معصومین، علیهم السلام، در می یابیم که تبعیت از سنت رسول خدا (ص) سر لوحه زندگی این پیشوایان بوده و پاسداری از این سنت، جزو تعهد آنان به شمار می رفته است و اگر وجود این بزرگواران نبود، مشخص نمی شود که تا کنون چه مقدار از سنت رسول خدا (ص) باقی مانده است.

اما اگر بخواهیم آنچه در این زمینه از شواهد وجود دارد، ذکر کنیم و یا در باب میزان انحراف صحابه و تابعین از سنت رسول خدا به شرح و تفصیل پردازیم، مطمئناً خود کتاب مفصلی می شود. البته برخی از محققان نیز در این باره به پژوهشهایی دست زده اند، همچون علامه امینی در مجلدات الغدیر، عبدالحسین شرف الدین در النص والاجتهاد و استاد گرانقدر علامه مرتضی عسکری در کتابهای «معالم المدرستین» و نقش ائمه در احیاء دین. لکن به مقتضای آنکه حدیث شیعه با نام مقدس صادقین علیهما السلام گره خورده است، در اینجا تنها به بیان پاره ای از اقدامات آن دو بزرگوار در استننان به سنت نبوی اکتفا می کنیم:

۱. نقد رأی و قیاس

یکی از مسائل قابل توجه در تعلیمات صادقین (ع) حمله آن دو بزرگوار به رأی و قیاس و متقابلاً طرح این مسأله بود که هیچ حکمی نیست مگر آنکه ریشه در کتاب یا سنت دارد.

قیاس به عنوان یکی از مصادر فقهی اهل سنت در تمام فرق پذیرفته شده است و دانشمندان این مذاهب در کتب فقهی و اصولی خود همواره از آن دفاع کرده و بر صحت آن احتجاج نموده اند. به عنوان مثال، در کتاب «اصول فقه» از محمد ابوزهره، می توان استدلالات مفصل اهل سنت را در باب قیاس ملاحظه کرد. نویسنده کتاب پس از آنکه علمای اسلامی را از نظر اعتقاد به قیاس بر سه دسته تقسیم می کند، می نویسد: «اما جمهور علمای اسلامی به قیاس احتجاج می کنند؛ آن هم در جایی که نصی از کتاب و سنت وجود ندارد و قولی از صحابه و اجماعی از امت مشاهده نمی گردد». سپس در مقام اظهار نظر یادآور می شود: «تردید نیست که عقیده و روش جمهور علمای اسلامی از صحت و قوت بیشتری برخوردار است».^۱

نکته دیگر آنکه استفاده از رأی و قیاس در میان اهل سنت از دوران صحابه متداول شد و در عهد تابعین طرفداران فراوانی یافت و هر چه زمان می گذشت بر حجم استفاده از آن افزوده می شد؛ به طوری که در عهد صادقین مکتب مستقلی با عنوان مکتب رأی و قیاس شکل گرفت و طرفداران آن بیشتر در عراق بودند.^۲

در چنین شرایطی بود که صادقین (ع) در مقابل اصحاب رأی و قیاس بشدت ایستادگی کردند و در سخنان خود این دو ملاک را مورد نقد و بررسی قرار دادند. این حملات گاهی به اصل ملاک رأی و قیاس بوده و گاهی ضمن بحث یک حکم به مبنای آن اشاره شده که آیا کتاب و سنت است یا رأی و قیاس. علاوه براین، دو بزرگوار در تعالیم خود گوشزد می کردند که حاضرند ریشه هر حکمی را در قرآن یا سنت رسول خدا (ص) نشان دهند. با چنین صراحتی در حمله به رأی و قیاس و با چنان شهادتی در بیان ریشه های احکام، دیگر کسی نمی تواند احتمال دهد سخنان صادقین (ع) خود ریشه در رأی و قیاس دارد.

در جلد اول اصول کافی دو باب جلب توجه می کند: «البدع و الرأی و المقاییس» و «الرد الی الکتاب و السنه و انه لیس شیء من الحلال و الحرام الا و قد جاء فیہ کتاب او سنه». در این دو باب در مجموع ۳۲ روایت وجود دارد که از

۱. اصول فقه؛ محمد ابو زهره؛ ص ۲۲۰ الی ۲۲۱.

۲. امام صادق (ع)؛ محمد ابو زهره؛ ص ۱۷۳.

مطالعه آنها دیدگاه ائمه در بطلان رأی و قیاس و لزوم رد احکام به کتاب و سنت به دست می آید. اکثر این روایات از صادقین (ع) وارد شده و در پاره ای از موارد، آن دو بزرگوار مطلب را از قول رسول خدا (ص) یا امیر مؤمنان نقل کرده اند. در اینجا به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

- ابان بن تغلب گوید ابو عبدالله صادق (ع) گفت: «دین خدا با مقیاس اندیشه به دست نمی آید. ندیدی که بسانوان در عادت ماهیانه، روزه ماه رمضان را قضا می کنند اما نماز خود را قضا نمی کنند؟ اگر سنت رسول را به منظور استنباط سایر مسائل به مقیاس آوردند و بر پایه آن پاسخی بپردازند، دین خدا لگد کوب خواهد شد.»^۱

- ابو شبیه خراسانی گوید: از ابو عبدالله صادق (ع) شنیدم که فرمود: «پیروان قیاس با استمداد از مقایسه به جستجوی حقیقت رفتند. اما قیاس جز به دوری آنان از حقیقت نیفزود. با قیاس و استحسان برداشت صحیح از دین خدائی شود.»^۲

- ابو بصیر گوید به امام صادق گفتم: مسائلی مطرح می شود که پاسخ آن را در کتاب خدا نمی یابیم و سنتی در آن زمینه وجود ندارد که در آن بنگریم. آیا می توانیم فکر خود را به کار اندازیم و پاسخ دهیم؟ ابو عبدالله گفت: «نه، با خبر باش که اگر فتوای تو با حقیقت موافق باشد اجر و پاداشی نخواهی برد و اگر بر خطا باشد بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بسته ای.»^۳

در اینجا تذکر دو نکته ضروری است: اول آنکه چنانکه قبلاً گذشت، موضعگیری امامان شیعه در برابر رأی و قیاس به دلیل آن بود که معتقد بودند ریشه همه احکام و احتیاجات فکری انسان در کتاب و سنت موجود است و بنابراین ضرورتی در استفاده از رأی و قیاس باقی نمی ماند؛ دیگر آنکه آنان با اصل اجتهاد به معنای کوشش در به دست آوردن حکم خدا از طریق رد فرع بر اصل مخالفی نداشتند^۴ و به دلیل چنین موضع معتدلی بود که فقه شیعه از سقوط در بدعت و

۱. الکافی ۵۷/۱

۲ و ۳. الکافی ۵۶/۱

۴. چنانکه از امام صادق (ع) روایت شده است: «انما علينا ان نلقى الاصول و عليكم بالتفریع».

نوآوری و نقطه مقابل آن جمود اخباریگری در امان ماند. به روایات زیر توجه کنید:

- ابو عبدالله صادق (ع) گفت که رسول خدا (ص) فرمود: «هر گونه بدعت و نوآوری گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.»^۱

- ابی الجارود از امام باقر (ع) روایت کرد که حضرت می گفت: «هرگاه از مطلبی برای شما گفتم از من ریشه آن را در قرآن سراغ گیرید.»^۲

- ابو عبدالله صادق (ع) فرمود: «هیچ امری نیست که مورد اختلاف دو نفر واقع شود مگر آنکه ریشه ای در کتاب خدا دارد. اما خردهای معمولی آن را در نمی یابند.»^۳

درباره ریشه توسل اهل سنت به رأی و قیاس باید گفت: با واقعه منع نگارش و تدوین حدیث که یک قرن به طول انجامید، بسیاری از نصوص وارد شده از رسول خدا (ص) به بوته فراموشی سپرده شد، چنانکه بسیاری از روایات نیز از معنای حقیقی خود خارج گشت؛ از این رو چنانکه مشهور است ابو حنیفه به بیش از ۱۷ روایت اعتماد نداشت^۴ و مالک نیز در پذیرش روایات صحیح اهل تردید و وسواس بود، چنانکه کتاب موطأ خود را که در ابتدا با ۱۰۰۰۰ روایت از بین صد هزار روایت نوشته بود، سال به سال مورد تجدید نظر قرار داد و روایات آن را به ۵۰۰ عدد رسانید. طبیعی است که با تضعیف موضع نقل و اثر، استفاده از رأی و قیاس خودنمایی کند. نهضتی که صادقین در این زمینه ایجاد کردند آن بود که خلأ ناشی از نقل صحیح را در جامعه پر سازند و در عین حال متذکر شوند که دست دیگر فرقه ها از موارث علمی رسول خدا (ص) تهی مانده است. چنانکه امام صادق در روایتی می فرماید: «اینهایی که خود را از فقها و علمای اسلام می شمارند و کلیه مسائل فقهی و دینی و هر آنچه مردم بدان محتاجند، خود استنباط کرده اند، چیزی از علم رسول خدا (ص) نمی دانند و چیزی از رسول خدا (ص) بدانها نرسیده است؛ زیرا

۱. الکافی ۵۶/۱

۲ و ۳. الکافی ۶۰/۱

۴. معالم المدرستین ۲۸۹/۲ تحت عنوان: الامام الحنفیه و العمل بالرأی.

هنگامی که از احکام و حلال و حرام از آنها سؤال می شود، از رسول خدا (ص) نزد آنان اثری وجود ندارد».^۱

۲. تکیه بر ریشه احکام، اسناد به رسول خدا (ص)

بخش دیگری از فعالیت‌های صادقین (ع) که انطباق روایات آنان را با سنت نبوی نشان می دهد، تأکیدی است که آن دو بزرگوار بر ریشه احکام داشته اند و معمولاً در این موارد قول یا عمل رسول خدا (ص) از ناحیه صادقین اظهار می شده است. علاوه بر قول و سیره صادقین (ع) در تأسی به سنت رسول خدا (ص)، اعترافات مخالفان و نیز مناظره و احتجاجاتی که از آن دو بزرگوار باقی مانده است، شواهد خوبی بر استنادهای آن دو سرور به سیره جدشان است. توجه به موارد زیر روشنگر این حقیقت است:

- داود رقی گوید: به ابو عبدالله صادق (ع) وارد شدم و پرسیدم فدای شما شوم، به نیت وضو چند مرتبه می توان صورت را شست؟ امام فرمود: «آنچه خدا فرموده، یک مرتبه است. رسول خدا (ص) نیز به جهت رعایت مردم یک مرتبه به آن افزود. اما اگر کسی سه مرتبه بشوید، نماز او باطل است».^۲

- بکر بن اعین از ابوجعفر باقر (ع) آورده است که او فرمود: «آیا کیفیت وضوی رسول خدا (ص) را برای شما تعریف کنم؟ آنگاه کفی از آب بر گرفت و ...».^۳

- ابو عبدالله صادق (ع) گفت: جدم رسول خدا (ص) گفته است: «هر کس در مدینه حادثه جویی کند یا حادثه جو را جای دهد لعنت خدا بر او باد. من پرسیدم حادثه جویی چیست؟ حضرت فرمود: آدم کشی».^۴

۱. وسائل الشیعه ۴۰/۱۸.

۲. الکافی ۴۴۶/۳.

۳. الکافی ۲۴/۳ و روایات دیگر در همین باب ۲۵/۳ و ۲۷/۳.

۴. گزیده کافی به رقم ۲۴۱۰.

- جمیل بن دراج از قول ابو عبدالله صادق نقل می کند که حضرت گفت: «رسول خدا (ص) ارث جده را شش بر یک میراث قرار داد».^۱

- عبدالله بن معمر لیشی به امام باقر گفت: به من خبر داده اند که شما به جواز متعه فتوی می دهید. امام فرمود: آری، چون خداوند آن را در قرآن حلال دانسته و رسول خدا (ص) به عنوان سنت پایه گذاری کرده و اصحاب او نیز آن را انجام داده اند. عبدالله گفت: اما عمر بن خطاب از آن نهی کرده است. امام گفت: «تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول خدا».^۲

- داود بن فرقه از عبدالله شبرمه - که از قضات منصور عباسی بوده - آورده است که گفت: هیچگاه حدیثی را که از جعفر بن محمد شنیده بودم، به خاطر نیاوردم مگر آنکه نزدیک بود قلبم شکافته شود. او همیشه می گفت: «حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله». آنگاه ابن شبرمه افزود: سوگند به خدا که پدرش بر جدش و جدش بر رسول خدا (ص) هرگز دروغ نبست.^۳

- عبدالله بن خفقه گوید: ابان بن تغلب به من گفت: «من با اشخاصی مواجه شدم که در نقل روایت از جعفر بن محمد (ص) بر من خرده می گرفتند. اما من به آنها گفتم: چگونه مرا در نقل روایت از کسی ملامت می کنید که از مطلبی نپرسیدم مگر آنکه می گفت: «قال رسول الله».^۴

- و بالاخره از مالک بن انس منقول است که گفت: «هنگامی که در محضر امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نام برده می شد، رنگش به سبزی و سپس به زردی می گرایید ... تا آنجا که گوید: «هرگز بدون وضو از حضرت رسول خدا (ص) حدیث نقل نمی فرمود».^۵

۱. الکافی ۱/۷، ۱۱۴.

۲. بحار الانوار ۳۵۶/۴۶ به نقل از کشف الغمّه ۲/۳۶۲.

۳. الکافی ۵۲/۱.

۴. رجال نجاشی به رقم ۷.

۵. الامام مالک (ص) ۹۴ و ۹۵، الامام الصادق و مذاهب الاربعه ۵۳/۲.

د) بی نیازی امامان در اسناد و وجود مشایخ

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا امامان شیعه همچون دیگر روات دارای شیخ حدیث بوده اند یا خیر؟ و نیز آیا آن بزرگواران ملزم به نقل حدیث از طریق مشایخ بوده اند یا نه؟ در پاسخ این سؤالات باید گفت: به عقیده شیعه، جواب هر دو سؤال منفی است؛ زیرا با اعتقاد به صفات علم و عصمت در امام (ع)، قول و فعل او همانند قول و فعل رسول خدا (ص) حجت است و ارزش سندیت پیدا می کند؛ از این رو در روایات شیعه، همانقدر که سند روایت به یکی از امامان می رسد، اگر روایت از نظر متن و سند مشکلی نداشته باشد، آن روایت به عنوان حدیث صحیح پذیرفته است. در اینگونه روایات، بر حسب آنکه مخاطب امام از شیعیان باشد، از امام با کنیه یاد می شود همانند: «قال ابو عبدالله» یا: «سألت ابا عبدالله» و ...

اما در بینش اهل سنت - که درباره علم و عصمت امامان با اعتقاد شیعه متفاوت است - هر یک از امامان در حکم فقیه و محدثی کار آمد به شمار می روند و لازم است مطابق ضوابط علمی سخن خود را از طریق سند متصل به رسول خدا (ص) ارتباط دهند؛ از این رو، بعضی از محدثان اهل سنت که به تصور خود می خواستند ضوابط علمی را رعایت کنند، در نقل حدیث از امامان شیعه دچار تردید می شدند؛ زیرا می دیدند آنان همچون دیگر محدثان حدیث را با سند متصل به رسول خدا (ص) اسناد نمی دهند. چنانکه در احوال ابوبکر بن ابی عیاش آمده است او با وجود آنکه از امام صادق (ع) استماع حدیث کرده بود، از نقل آن برای دیگران خودداری می کرد، تنها به این دلیل که امام صادق سخن خود را از طریق مشایخ روایت نمی کرد.^۱

با مطالعه برخی از روایات، این نکته به دست می آید که امامان در هنگام ضرورت حدیث خود را از طریق اجداد گرامی خود از رسول خدا (ص) نقل می کرده- اند و این مطلب با توجه به آنکه موارث امامت در بین آنان دست به دست می گشته و قول هر یک، قول دیگری به شمار می رفته است، مطلب صحیحی است، و نصوص وارد

شده از طرف آن بزرگواران نیز همین مطلب را تأیید می کند. اما از این مطلب که بگذریم وجود هیچ شیخ حدیثی، در زندگی و سیره علمی امامان قابل اثبات نیست.

در روایتی ابو بصیر به امام صادق می گوید: چه بسا حدیثی که آن را از شما می شنوم اما به پدران نسبت می دهم و چه بسا حدیثی که از پدران شنیده ام، اما در مقام نقل به شما نسبت می دهم. امام فرمود: «اشکالی ندارد الا اینکه اگر همه را از قول پدرم نقل کنی بهتر است».^۱ و در جای دیگر به حفص بن بختری فرمود: «آنچه از من شنیدی می توانی از پدرم یا رسول خدا (ص) روایت کنی».^۲

بنا به روایت دیگری که کلینی در اصول کافی و شیخ مفید در ارشاد نقل کرده اند، امام صادق (ع) به هشام بن سالم، حماد بن عثمان و عده ای دیگر از یاران خود فرمود: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدّم است و حدیث جدّم، حدیث حسین (ع) است و حدیث حسین، حدیث حسن است و حدیث حسن حدیث امیر المؤمنین است و حدیث امیر المؤمنین، حدیث رسول خدا (ص) است و حدیث رسول خدا (ص) نیز سخن خدای تبارک و تعالی است».^۳ اما چنانکه بعضی از محققان تذکر داده اند: «سلسله فوق را نباید شیوخ روایتی به حساب آورد، بلکه این همان توارث علمی است که در بین امامان برقرار بوده و علوم هر امام تنها در اختیار جانشین او از فرزندان قرار می گرفت و فرزندان دیگر، علی رغم محیط تربیتی یکسان، از این علوم بهره و نصیبی نداشتند».^۴ به این ترتیب روایات امامان شیعه (ع) از نظر متن یا سند، واحد بوده و تخصیص آن به یکی جدای از دیگری معنی ندارد.^۵

عده ای از دانشمندان اهل سنت - مطابق بینشی که نسبت به امامان دارند تلاش می کنند تا برای هر یک از امامان شیعه مشایخی بر شمارند؛ لکن چون در این باره

۱. الکافی ۵۱/۱.

۲. وسائل الشیعه ۳/۳۸۰.

۳. الکافی ۵۳/۱، الارشاد ص ۲۷۴.

۴. شرح نهج البلاغه ۷۷/۱۵.

۵. معالم المدرستین ۳۴۷/۲.

سند و شاهد مطمئنی وجود ندارد، معمولاً متوسل به حدس و گمان می شوند. از جمله این نویسندگان می توان از محمد ابو زهره مؤلف کتابهای «الامام صادق» و «المیراث عند الجعفریه»، مستشار عبد الحلیم جندی مؤلف کتاب «الامام الصادق» و دکتر مصطفی شکمه نویسنده کتاب «الاثمه الاربعه - امام ابو حنیفه» یاد کرد. ابو زهره درباره امام صادق (ع) می نویسد: «ما نمی توانیم تصور کنیم که حضرت تمام یا قسمتی از عمر خود را در مدینه بگذرانند و از مردم فاصله بگیرد؛ به طوری که به مساجد سر نزنند یا در مجالس علما ننشینند یا در مجالست خود با علما چیزی از آنان فرا نگیرد، بلکه فقط به آنان مطلب بیاموزد. لکن اخباری که در سیره حضرت وارد شده، نشان می دهد که آن سرور، نسبت به اختلاف علما در باب مسائل اسلامی، آگاهی کامل داشته است. چنانکه قبلاً تذکر دادیم که او در مجلس ابو جعفر منصور به ۴۰ مسأله ابو حنیفه پاسخ گفت و در مقام پاسخ به هر مسأله اشاره می کرد که علمای عراق چنین می گویند و اهل مدینه چنان. و این آگاهی جز در سایه ملاقات مشایخ حدیثی و گرفتن علوم از آنان امکان پذیر نیست. آری این مطلب حکایت از شیوخ متعدد در زندگی امام صادق می کند. گرچه «کتب مناقب تعداد آن را برنشموده اند. اما چاره ای نیست الا اینکه قائل شویم او مشایخ تابعین را درک و از آنان روایت کرده؛ چنانکه آنان از او نقل حدیث کرده اند».^۱ و در جای دیگر اضافه می کند: «معقول نیست که مالک بن انس با امام صادق (ع) رفت و آمد کند مگر آنکه بداند در نزد امام (ع) مقادیر معتناهایی از دانش اهل مدینه و احادیث رسول خدا (ص) - که از مصادر مختلف به دست آورده است - وجود دارد، نه اینکه این علوم محدود به یک ناحیه باشد».^۲

برای یک خواننده منصف و منتقد روشن است که محمد ابو زهره در سخنان خود هیچگونه سند و مدرکی ارائه نکرده است و اساس سخنان او ریشه در حدس و تحلیل و تخمین دارد. علت این نحوه تحلیل آن است که او از یک سو برای امام صادق (ع) قائل به یک جامعیت علمی است که در اقران او سابقه ندارد و از طرف دیگر امام

۱. امام صادق؛ محمد ابو زهره؛ ص ۸۷.

۲. همان ماخذ؛ ص ۹۰.

(ع) را بیش از یک فقیه زیر دست نمی داند.

دکتر مصطفی شکمه نیز در کتاب «الانتمه الاربعه» درباره امام صادق (ع) دیدگاهی مشابه ابو زهره دارد. این دو نویسنده تلاش کرده اند که از قاسم بن محمد بن ابی بکر، لا اقل به عنوان یکی از مشایخ امام صادق (ع) نام ببرند، لکن حتی یک روایت ارائه نکرده اند که در آن امام صادق (ع) از قاسم بن محمد، نقل کند. محمد جواد فضل الله در این باره می نویسد: «با فرض صحت این نظر - که قاسم از مشایخ امام صادق است - آیا نباید روایتی از امام صادق (ع) به نقل از شیخ حدیثی او دیده شود. در صورتی که ما حتی روایت واحدی در کتب موجود حدیثی نمی بینیم که امام صادق آن را از جد مادری خود قاسم روایت کند، و چگونه ممکن است تصور کنیم شاگردی چون امام صادق (ع) از استاد خود غفلت کند و یا در نقل روایتی از او، بخل ورزد»^۱ و باید اضافه کرد وقتی درباره قاسم بن محمد بن ابوبکر وضع چنین باشد، وضع مشایخ ادعایی دیگر، روشن است. در ضمن، انتقاد مفصل تر از عقیده ابو زهره را می توان در کتابهای عقیده الشیعه فی الامام الصادق و سایر الانتمه از سید حسین یوسف مکی عاملی و الامام الصادق و مذاهب الاربعه از اسد حیدر ملاحظه کرد.

